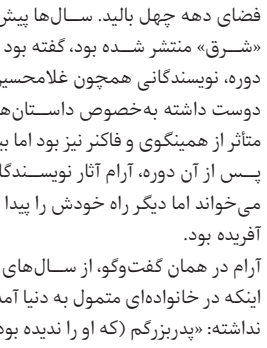
نگاه

جنوب وهم‌انگیز احمد آرام

شرق: داستان‌های احمد آرام مثل بسیاری دیگر از نویسندگان جنوب، فضایی بومی و جنوبی دارد و البته او در داستان‌هایش جنوبی مختص به خود آفریده است. در آثار آرام می‌توان رد افسانه‌ها، آیین‌ها، باورهای بومی و فرهنگ جنوب ایران را به وضوح دید. آرام در فضای دهه چهل بالید. سال‌ها پیش در گفت‌وگویی که روایتی از آن در «شرق» منتشر شده بود، گفته بود که دهه چهل پربار و زیبا بود و در آن دوره، نویسندگانی همچون غلامحسین ساعدی و ابراهیم گلستان را خیلی دوست داشته به‌خصوص داستان‌های جنوبی ساعدی را. در آن دوره، او متأثر از همینگوی و فاکنر نیز بود اما بیش از همه شیفته بکت شده بود. پس از آن دوره، آرام آثار نویسندگان گوناگون از ملیت‌های مختلف را می‌خواند اما دیگر راه خودش را پیدا کرده بود و جهان داستانی خودش را آفریده بود.

آرام در همان گفت‌وگو، از سال‌های کودکی و خانواده‌اش گفته بود و از اینکه در خانواده‌ای متمول به دنیا آمده بود و به این خاطر زندگی سختی نداشته: «پدربزرگم (که او را ندیده بودم) تاجری بود که بین کراچی، بمبئی و بوشهر در رفت‌وآمد بود و خاطرات سفرهایش را، از آن چیزهایی که دیده بود، برای پسرانش تعریف می‌کرد. او آدم جالبی بود و از طرفی مشاور کنسول آلمان در بوشهر هم بود و از دوستان بسیار نزدیک و صمیمی «واسموس» آلمانی. تا قبل از انقلاب تفنگ واسموس، که هدیه او به پدربزرگم بود، نزد یکی از عموها نگهداری می‌شد. بعدها ناپدید شد. او شب‌های جمعه جلسات شاهنامه‌خوانی داشت که اغلب افراد سرشناس شهر در خانه ویلایی‌اش دور هم جمع می‌شدند و به داستان‌های شاهنامه گوش می‌دادند. پدرم از این طریق عاشق شاهنامه شد و به سه چیز در شاهنامه توجه بیشتری داشت: سیاوش، کیخسرو و رخش رستم».

داستان‌های «شاهنامه» اولین تلنگری بود که آرام را در دوران کودکی به قصه‌نویسی علاقه‌مند کرد. داستان‌های شاهنامه را از پدرش می‌شنید و بعد خودش داستان‌هایی شبیه چیزهایی که شنیده بود می‌نوشت. چون پدرش به اسب علاقه داشت، قصه‌های آرام نیز پر از اسب بود و البته بعدتر دریا جای اسب را گرفت. آرام گفته بود که پدرش اولین مشوق او در داستان‌نویسی بود: «او نخستین کسی بود که از داستان‌هایم حمایت می‌کرد، و من هم هر روز از این رقم داستان‌های کیلویی را می‌نوشتم و او در عوض به من جایزه می‌داد. جایزه‌اش یادداشت کوچکی بود به صاحب



سینمای محله‌مان تا من بتوانم فیلم‌ها را مجانی ببینم. سینما در آن دوران باعث شد تا من مجذوب تصویر شوم. چون خانه‌ای در کنار دریا داشتیم و شبانه‌روز صدایش توی خانه‌مان می‌پیچید، تدریجا دریا جای اسب را گرفت. تمام دوران نوجوانی و جوانی‌ام کنار همین دریای ترسناک گذشت؛ دریایی که مانند پرده‌ای پرنقش از درونش داستان‌ها، موسیقی‌ها و باورهای مردمی به بیرون پرتاب می‌شد».

آرام اولین بار با مجموعه‌داستان «غریبه در بخار نمک» جنوب خودش را روایت کرد. این مجموعه هفت داستان کوتاه دارد. در داستان «غریبه در بخار نمک» مردی ارمنی‌تبار به نام امانوئل استپانیان که آواره و تنهاست به مناطق جنوبی سفر کرده است. او در یکی از بهداری‌های منطقه، با وجود شرجی و گرمای هوا، به طبابت مشغول می‌شود، اما فضای سنگین جنوب، زندگی کسالت‌بار و تفتیش‌های وکیل حسن که دائم او را زیر نظر دارد، زندگی او را متحول کرده تا اینکه تصمیم به خودکشی می‌گیرد. داستان «غریبه در بخار نمک» به همراه شش داستان دیگر که در قالب یک مجموعه منتشر شدند، با پرداختی وهم‌انگیز، حقایقی گزنده و نهان در لایه‌های وقایع و روابطی آشنا را به نمایش می‌گذارند.

آرام پس از موفقیت مجموعه‌داستان «غریبه در بخار نمک»، رمان «مرده‌ای که حالش خوب است» را منتشر کرد: روایت پسری که حکایت سه بار مردن پدر خود را بازگو می‌کند؛ پدری در ظاهر عیاش و خوش‌گذران اما در باطن عجیب و منحصربه‌فرد. او با شیفتگی از این پدر سخن می‌گوید و در خلال حرف‌هایش، گویا می‌خواهد نشان دهد که در چنین جغرافیایی، چه بهای سنگینی را باید برای متفاوت‌بودن پرداخت. آرام گفته بود که این داستان، روایت کابوس‌ها و رؤیاهایی است که سال‌ها با او بوده است. رمان آغازی واقع‌گرایانه دارد اما به تدریج با کابوس‌های سرزمین جنوب درهم می‌آمیزد و حال‌وهوایی وهم‌آلود و جادویی پیدا می‌کند. این رمان پس از انتشار نامزد جایزه ادبی منتقدان و مطبوعات سال (۱۳۸۴) و نامزد جایزه‌ی ادبی بنیاد گلشیری سال (۱۳۸۴) شد.

مجموعه‌داستان «آنها چه کسانی بودند» کتاب دیگر آرام است. احمد آرام در این کتاب نیز تجربه نوشتن از جنوب و وهم‌انگیزی‌اش را با روایتی کولاژگونه ادامه می‌دهد. داستان نخست این مجموعه «جفو» نام دارد. جفو، جوانی است که عقب‌مانده ذهنی است. او در شهر ساحلی در حاشیه خلیج فارس زندگی می‌کند. مردم این منطقه باور دارند که هرازگاهی چیزی داخل دریا می‌افتد. جفو هم اصرار دارد که صدای وحشتناکی را شنیده است.

«کسی ما را به شام دعوت نمی‌کند»، سومین مجموعه‌داستان احمد آرام، شامل شش داستان کوتاه است. داستان‌های احمد آرام در این مجموعه نیز تلفیقی از خیال و واقعیت است که زبانی روان و ساده اما روایتی نسبتا پیچیده دارد. داستان نسبتا بلند «کسی ما را به شام دعوت نمی‌کند»، روایت مردی است که پس از ده سال به خانه‌اش بازگشته و خاطراتش را مرور می‌کند؛ خاطراتی که انگار باید تا همیشه بر دوش بکشد. «همین حالا داشتم چیزی می‌گفتم» مجموعه‌داستان دیگر آرام است که پنج داستان کوتاه دارد. شخصیت‌های داستان‌ها با سردرگمی و هراس زندگی خود را دنبال می‌کنند. تقدیر و مرگ مانند بیشتر داستان‌های آرام از مضامین اصلی این مجموعه‌اند. آرام در مجموعه‌داستان «به چشم‌های هم خیره شده بودیم»، دست به تجربه‌ای تازه در تکنیک و استفاده از شیوه رئالیسم جادویی در فضاهای شهری زد. راوی داستان‌های این مجموعه زنان و مردان مختلف و از اقشار گوناگون جامعه هستند.

«حلزون‌های پسر» از دیگر آثار قابل توجه آرام است. او در این رمان با تکیه بر سبک و سیاقی که پس از سال‌ها نویسندگی به آن رسیده بود، داستانی عاشقانه را روایت کرده است. این دومین رمان آرام بود و در آن، داستانی تودرتو روایت شده است. مهیار، قهرمان رمان، در آغاز داستان، خواب غریبی می‌بیند. مدت‌هاست که در خواب نامه‌هایی به دست مهیار می‌رسد و مهیار، هر بار نامه‌ها را ناخوانده به کناری می‌نهد. این بار اما ترغیب می‌شود که نامه را باز کند و بازشدن نامه، آغاز ماجرایی است که حلزون‌های پسر، با راویانی متعدد روایتگر آن است. ماجرایی که به دلیل گره‌خوردن آن با کودتای ۲۸ مرداد، به نوعی عشق و سیاست را به یکدیگر پیوند زده است.

دربخار نمک حل شد!



امین فقیری

یکی‌یکی پر می‌کشند و برای ما جز دریغ و افسوس چیزی به جا نمی‌ماند. این بار نوبت «احمد آرام» بود؛ نویسنده‌ای که همانند تمام دوستان بوشهری، ساده و صمیمی و مهربان بود. گویی در بخار نمک حل شد. آن دریای نیلگون که بر ساحلش ایستاده بود، دیگر برای همیشه مواج است، سر به صخره می‌کوبد، اما نویسنده ما با کوله‌باری از درد به خورشید می‌نگرد که با تأنی در خط افق غرق می‌شود.

نویسنده در تمامی عمرش با درد دمساز است و همیشه سعی می‌کند این اندوه را با خوانندگانش در میان بگذارد، اما زمانی نیز فرا می‌رسد که خود تندیسی از درد می‌شود. این بار در مقابل هجوم سرطان ناباورانه تسلیم می‌شود.

داستان‌های او در زمینه‌ای باورپذیر و رئال نوشته می‌شود، اما خواننده با حیرت درمی‌یابد که به وادی خیال و اوهام ورود کرده است. این جابه‌جایی چنان ظریف و استادانه است که تمامی رمز و رازهای جهان را بر شانه‌ها حمل می‌کند. عجیب اینکه ما آنچه را که می‌گوید باور می‌کنیم و همراهش عازم همان ناشناخته‌ها می‌شویم.

آرام گذاشته بود تمام باورها و اعتقادات جنوب از عمق گرما- سراب- خرافات باورناپذیر، او را در سیطره خود بگیرد و شرحه‌شرحه به صورت داستان و رمان و نمایش‌نامه به ما تحویل دهد. او تجربه‌های زیستی خود را به صورت رؤیاهای پریشان و فراواقعی با واژه‌واژه‌هایی که از عمق جانش برمی‌خاست به ما تحویل داد و ما را با جهانی اسرارآمیز تنها گذاشت. قهرمانان او رؤیا هستند؛ رؤیاهایی که در زیر آفتاب جنوب به آسانی وامی‌روند و چون بخار نمک در هوا حل می‌گردند.

نویسندگانی همچون چوبک، منیرو روانی‌پور، محمدرضا صفدری و حتی رسول پرویزی و دیگران سعی کرده‌اند دفتر لایه‌لایه رمز و رازهای جنوب گرمازده را به سلیقه خود ورق بزنند و ما را با خستگی و کابوس‌هایشان آشنا کنند. بله آرام نیز در میان موج‌هایی که کف پایشان چون قوهای سفیدی به سوی سواحل ناشناخته روانند، آرام گرفت. باید دید که ما چگونه خودمان را آماده این سفر می‌کنیم.

شیراز، ۱۴۰۵/۸/۵

یادی از احمد آرام؛ نگاهی به زندگی و کارنامه ادبی او

مردی که بوشهر در داستان‌هایش نفس می‌کشید



محمد ولی‌زاده

روزنامه‌نگار، ناشر و نویسنده



نوشتن از احمد آرام و جهان داستان‌نویسی‌اش، در غیاب خودش آسان نیست. فقدان او برای من، پیش از هر چیز، ناباوری است؛ ناباوری از اینکه دیگر قرار نیست آن جان جست‌وجوگر و ذهن خلاق، با آن‌همه شور و اشتیاق، به سراغ جهان‌های تازه برود و روایت‌های ناتمامش را به پایان برساند. با رفتن او، نه فقط یکی از داستان‌نویسان برجسته جنوب، که بخشی از حافظه فرهنگی و ادبی بوشهر خاموش شد؛ شهری که در نوشته‌هایش حضوری زنده داشت و از کوچه‌ها، خانه‌ها، آدم‌ها و قصه‌هایش جهانی مستقل ساخته بود. احمد آرام در ۲۲ فروردین ۱۳۳۰ در محله «کوتی» بوشهر، در خانواده‌ای فرهنگی، چشم به جهان گشود. کوتی، در کنار محله‌های شنبدی، دهدشتی و بهبهانی، از محله‌های قدیمی و شناخته‌شده بوشهر ـ مشهور به «چهارمحل» ـ است؛ محله‌ای با خانه‌های تاریخی، کوچه‌های باریک و خاطره‌هایی که در حافظه چند نسل از مردم شهر باقی مانده‌اند. آرام در همان فضای فرهنگی و اجتماعی رشد کرد. به گفته خودش، پدرش، محمدعلی آرام، که از کارمندان شناخته‌شده اداره فرهنگ بود، خانه‌ای را از خانواده رائین خریده بود؛ خانه‌ای که پیش‌تر به اسماعیل رائین، مترجم و نویسنده شناخته‌شده، تعلق داشت. او تحصیلاتش را در مدرسه تاریخی «سعادت» بوشهر گذراند؛ مدرسه‌ای که در شکل‌گیری جریان فرهنگی و آموزشی شهر نقشی مهم داشته است. از آموزگاران آرام در آن سال‌ها می‌توان به زنده‌یادان منوچهر آتشی و محمدرضا نعمتی‌زاده اشاره کرد؛ دو چهره برجسته شعر و ادبیات جنوب که حضورشان در محیط آموزشی آن روزگار، بی‌تردید در فضای فکری و هنری نسل جوان بوشهر تأثیرگذار بود.

علاقه احمد آرام به هنر و ادبیات از نوجوانی شکل گرفت. فعالیت هنری‌اش را با بازیگری تئاتر و نوشتن نمایش‌نامه و داستان کوتاه آغاز کرد. در سال‌های حضورش در بوشهر، علاوه بر بازیگری و کارگردانی تئاتر و نمایش‌نامه‌نویسی، در تهیه برنامه‌های رادیویی نیز فعالیت داشت. نقاشی، طراحی و گرافیک هم از دیگر دل‌مشغولی‌های جدی او بود؛ علاقه‌ای که تا سال‌های پایانی عمر ادامه یافت و بخشی مهم از شخصیت هنری چندوجهی‌اش را شکل داد. نخستین داستان کوتاهش با عنوان «انعکاس» در سال‌های پایانی دهه چهل در مجله «فردوسی» منتشر شد و از همان سال‌های جوانی، نوشتن به یکی از محورهای اصلی زندگی‌اش تبدیل شد.

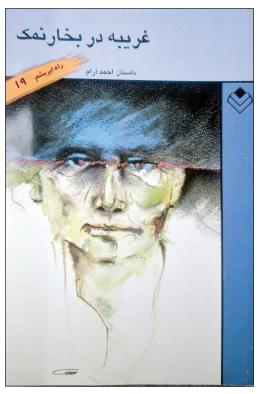
داستان‌نویسی بوشهر؛ از علی دشتی تا احمد آرام

داستان‌نویسی در بوشهر پیشینه‌ای قابل توجه دارد و نام‌های متعددی در شکل‌گیری و گسترش آن نقش داشته‌اند. به‌اختصار و به ترتیب سال انتشار آثار داستانی، می‌توان علی دشتی را از پیشگامان جریان داستان‌نویسی بوشهر دانست؛ نویسنده، پژوهشگر و سناتور مشهور دوران پهلوی که رمان «ایام محبس» (۱۳۰۱) و مجموعه داستان‌های «فتنه» (۱۳۲۲) و «جادو» (۱۳۳۰) از اوست؛ همچنین احمد برازجانی با رمان «فاطی» (۱۳۲۴)، صادق چوبک با مجموعه داستان «خیمه‌شب‌بازی» (۱۳۲۴) و رسول پرویزی با «شلوارهای وصله‌دار» (۱۳۳۶)، هر یک به شکلی در ثبت و بازآفرینی تجربه زیسته مردم این منطقه سهم داشته‌اند. در دهه‌های بعد نیز نویسندگانی چون جلال هاشمی تنگستانی با مجموعه داستان «زیر آفتاب داغ بندر» (۱۳۵۶)، منیرو روانی‌پور با مجموعه داستان «کنیزو» (۱۳۶۷)، محمدرضا صفدری با مجموعه داستان «سیاسنبو» (۱۳۶۸)، محسن شریف با رمان «فصل‌های تکراری» (۱۳۶۹)، ایرج صغیری با مجموعه داستان «خالو نکیسا، بنات‌النعش و یوزپلنگ» (۱۳۶۹)، سعید مهیمنی با مجموعه داستان «چنبره زمان» (۱۳۷۰)، حبیب احمدزاده با مجموعه داستان «داستان‌های شهر جنگی» (۱۳۷۵)، سیما شبانکاره با رمان «عروس گورستان» (۱۳۷۷) و حسین پورصفر با رمان «هیاهوی پنهان» (۱۳۷۹)، هرکدام با آثار و تجربه‌های متفاوت خود به این جریان ادبی افزوده‌اند. ناگفته پیداست که با وجود اشتراک در جغرافیا و برخی سرچشمه‌های فرهنگی، جهان داستانی این نویسندگان یکسان نیست. چوبک با نگاهی واقع‌گرا و بی‌پرده، تلخی و خشونت زندگی و مناسبات اجتماعی را به داستان می‌آورد؛ صفدری با زبان و ساختارهای روایی تجربه‌گرا، خاطره و فرهنگ بومی جنوب را به قلمروهای تازه‌ای می‌برد؛ و منیرو روانی‌پور، که زادگاهش محله «جفره»ی بوشهر و در نزدیکی «کوتی» است، در آثاری چون «کنیزو» و «اهل غرق» (۱۳۶۸) از افسانه‌ها، باورها و طبیعت جنوب برای ساختن جهانی آمیخته با واقعیت و خیال بهره می‌گیرد. احمد آرام نیز از همین سرچشمه‌های اقلیمی و فرهنگی سیراب می‌شود، اما جهان خاص خود را می‌سازد؛ جهانی که در آن خاطره، مرگ، وهم، رؤیا و واقعیت درهم می‌آمیزند و بوشهر از یک جغرافیای آشنا به موجودیتی زنده و گاه رازآلود بدل می‌شود.

آرام صرفا راوی زندگی مردم جنوب یا ثبت‌کننده آداب و باورهای بومی نبود. او لایه‌های پنهان زندگی آنان را جست‌وجو می‌کرد و از دل خاطره‌ها، قصه‌های شفاهی، آیین‌ها و تجربه‌های روزمره، جهان‌هایی داستانی می‌ساخت که گاه از واقعیت آشنای پیرامون فاصله می‌گرفتند و به قلمرو وهم و خیال وارد می‌شدند. دریا، ساحل، بندر، مهاجرت، باورهای محلی و زندگی مردمان ساحل‌نشین در آثارش حضوری پررنگ دارند، اما این عناصر تنها نشانه‌هایی برای معرفی یک جغرافیا نیستند، بلکه در ساختار و فضای روایت نقش دارند. از این منظر، داستان‌های او را می‌توان از نمونه‌های شاخص بازتاب زندگی و فرهنگ دریایی جنوب در ادبیات داستانی معاصر دانست.

آشنایی و انتشار نخستین مجموعه داستان

آشنایی من با احمد آرام به اواخر دهه هفتاد بازمی‌گردد، زمانی که سردبیری مجله‌ی ادبی «عصر پنجشنبه» بخش مهمی از زندگی حرفه‌ای و فرهنگی‌ام را تشکیل می‌داد. چند سال از بهترین سال‌های جوانی‌ام را وقف آن مجله کرده بودم، اما در مقطعی ناچار شدم از آن دل بکنم و مدیریت انتشارات تازه‌تأسیس «نیم‌نگاه» در شیراز را بر عهده بگیرم. علیرضا ظریف، نقاش و طراح گرافیک قدیمی و دوست عزیزم که پیش‌تر به دعوت من به «عصر پنجشنبه» آمده بود، در این مسیر نیز همراهم شد و طراحی جلد کتاب‌های انتشارات را بر عهده گرفت. او برادر همسر احمد آرام بود. در سال ۱۳۷۹، احمد آرام برای درمان عارضه‌ای به شیراز آمد. همراه با علیرضا ظریف پیگیر روند درمانش شدیم و خوشبختانه پس از بهبودی، آرام در شیراز ماندگار شد و دیگر به بوشهر بازنگشت. همان روزها، در تماس‌هایی که گهگاه با زنده‌یاد صفدر تقی‌زاده، مترجم و نویسنده‌ی نام‌آشنا، داشتم، انتشار مجموعه‌ای از داستان‌های آرام را به من پیشنهاد داد. تقی‌زاده از سال‌ها پیش با داستان‌های او آشنا بود و برخی از آن‌ها را در مجلاتی مثل «دنیای سخن» منتشر کرده بود و در معرفی و پیگیری آثار آرام نیز نقش مؤثری داشت. به این ترتیب، در تابستان سال ۱۳۸۰، نخستین مجموعه داستان احمد آرام با عنوان «غریبه در بخار نمک» از سوی انتشارات نیم‌نگاه منتشر شد. این کتاب نوزدهمین عنوان از مجموعه‌ی «راه ابریشم» بود که انتشار آن را در «نیم‌نگاه» دنبال می‌کردم. آرام در آن زمان پنجاه‌ساله بود و می‌توان گفت در پنجاه‌سالگی، با انتشار نخستین مجموعه داستانش، به جمع داستان‌نویسان اولوالعزم! بوشهری پیوست که پیش از این ذکر خیرشان رفت.



«غریبه در بخار نمک» مجموعه‌ای شامل هفت داستان است: «آرزوهای قلب‌الاسد»، «عسل، دختر مختار»، «همان‌گونه که داشتم می‌مردم»، «غریبه در بخار نمک»، «غریبه»، «یک نفر از ما مرده است» و «جسدهای غوطه‌ور». انتشار این کتاب برای من، فراتر از یک تجربه حرفه‌ای در کار نشر، خاطره‌ای شخصی و ماندگار است؛ چراکه از نزدیک شاهد شکل‌گیری و انتشار نخستین کتاب داستان نویسنده‌ای بودم که بعدها جایگاه ویژه‌ای در ادبیات داستانی معاصر ایران پیدا کرد.

جهانی که از دل دریا سر برمی‌آورد

«غریبه در بخار نمک» از همان نخستین تجربه کتاب منتشرشده احمد آرام، نشانه‌های روشن جهان داستانی خاص او را در خود دارد. هفت داستان این مجموعه، با وجود تفاوت در موقعیت‌ها و شخصیت‌ها، در فضایی از اضطراب، مرگ، تنهایی و نوعی ناامنیِ پنهان به یکدیگر پیوند می‌خورند. مرگ در این داستان‌ها تنها پایان زندگی نیست؛ گاهی سایه‌ای است که بر روابط آدم‌ها افتاده، گاهی در خاطره و کابوس حضور دارد و گاهی در دل زندگی روزمره، چهره‌ای غریب و غیرمنتظره پیدا می‌کند.

آرام در این مجموعه به روایت مستقیم و آشنای واقعیت بسنده نمی‌کند. او از دل موقعیت‌های ظاهراً معمولی، لایه‌هایی پنهان و گاه هراس‌آور را آشکار می‌سازد. فضای داستان‌ها در مواردی وهم‌آلود و چندلایه است و خواننده را وامی‌دارد تا از سطح اتفاقات عبور کند و به آنچه در زیر پوست روایت جریان دارد، توجه نشان دهد. شخصیت‌ها و موقعیت‌ها همیشه در محدوده منطق روزمره باقی نمی‌مانند؛ واقعیت و خیال به هم نزدیک می‌شوند و مرز میان آنها گاه محو می‌شود.

یکی از ویژگی‌های مهم داستان‌های آرام، حضور اقلیم جنوب و به‌ویژه بوشهر در تاروپود روایت است. بوشهر در داستان‌های او صرفا محل وقوع حوادث نیست؛ با خاطره‌ها، باورها، زبان، آیین‌ها و زیست مردمانش در ساخت جهان داستانی مشارکت می‌کند. دریا و ساحل، زندگی بندری، فرهنگ شفاهی و قصه‌هایی که نسل‌به‌نسل نقل شده‌اند، در آثار او به مصالحی برای آفرینش ادبی تبدیل می‌شوند. او این عناصر را نه به قصد ثبت و مستندسازی، بلکه با نیروی تخیل و در قالب ساختارهای روایی تازه بازآفرینی می‌کند. در این داستان‌ها، خاطره نیز جایگاه ویژه‌ای دارد، اما خاطره برای آرام صرفا بازگویی گذشته نیست. او از تجربه‌های زیسته و حافظه‌ی فردی و جمعی عبور می‌کند و آنها را در فرایند داستان‌پردازی دگرگون می‌سازد. از همین روست که جهان داستانی‌اش، با وجود ریشه‌داشتن در جغرافیای مشخص جنوب، به تجربه‌ای محدود به یک شهر یا منطقه نمی‌ماند و می‌تواند با خواننده‌ای بیرون از آن جغرافیا نیز ارتباط برقرار کند.

«غریبه در بخار نمک» را می‌توان آغاز مسیری دانست که در آن احمد آرام به‌تدریج زبان و شیوه روایی خاص خود را آشکار کرد؛ مسیری تجربه‌گرا که در آن قصه‌گویی تنها هدف نویسنده نیست، بلکه راهی برای کشف شکل‌های تازه‌ی روایت و نزدیک‌شدن به لایه‌های پنهان واقعیت است. این مجموعه در همان سال انتشار، مورد توجه محافل ادبی، مطبوعات و منتقدان ادبی قرار گرفت و علاوه بر گفت‌وگوهای مختلف مطبوعات ادبی با صاحب اثر، نقدهای ستایش‌آمیزی هم درباره آن منتشر شد. از جمله افتخارات آن می‌توان به دریافت لوح تقدیر نخستین دوره جایزه ادبی «یلدا» (۱۳۸۰)، عنوان بهترین مجموعه داستان سال در سومین دوره جشن فرهنگ استان فارس (۱۳۸۰) و برنده رتبه سوم در بخش داستان کوتاه هفتمین و آخرین دوره جایزه ادبی اصفهان (۱۳۸۸) اشاره کرد. اهمیت کتاب، البته، تنها در این تقدیرها خلاصه نمی‌شود؛ ارزش آن بیش از هر چیز در معرفی صدایی متفاوت و جهان داستانی مستقلی است که در سال‌های بعد گسترش یافت.

کارنامه‌ای فراتر از داستان‌نویسی

احمد آرام در سال‌های پس از انتشار «غریبه در بخار نمک»، فعالیت ادبی خود را در حوزه‌های مختلف ادامه داد. حاصل این سال‌ها، مجموعه‌ای از داستان‌ها، رمان‌ها، نمایش‌نامه‌ها و نوشته‌هایی در زمینه‌های دیگر است که نشان می‌دهد دامنه علایق و تجربه‌های هنری او به داستان‌نویسی محدود نمی‌شد. از میان آثار منتشرشده‌اش می‌توان به این عنوان‌ها اشاره کرد: در حوزه مجموعه داستان: «آن‌ها چه کسانی بودند؟!» (افق: ۱۳۸۷)، «کسی ما را به شام دعوت نمی‌کند» (افق: ۱۳۸۸)، «همین حالا داشتم چیزی می‌گفتم» (چشمه: ۱۳۸۹)، «تربیت‌کننده سگ‌ماهی» (سوئد؛ کتاب ارزان: ۲۰۱۱)، «به چشم‌های هم خیره شده بودیم» (کتابسرای تندیس: ۱۳۹۰)، «بیدارنشدن در ساعت نمی‌دانم چند» (نیماژ: ۱۳۹۵)، «سگی در خانه یک آنارشیست دست‌دوم» (پیدایش: ۱۳۹۷)، «خوکچه بادنما» (نیماژ: ۱۴۰۰).

در حوزه رمان: «مرده‌ای که حالش خوب است» (افق: ۱۳۸۳)، «حلزون‌های پسر» (افق: ۱۳۹۳)، «باغ استخوان‌های نمور» (نیماژ: ۱۳۹۶)، «شبی که اِنتو با درد خویش آشنا شد» (افق: ۱۴۰۳).

در حوزه نمایش‌نامه: «این یارو، آنتیگونه» (نوح نبی: ۱۳۸۹)، «صداهای نزدیک و در عین حال بسیار دور از صفدر و صفورا، دوچرخه و سینما» (نوح نبی: ۱۳۸۹)، «خانه تلخ» (نوح نبی: ۱۳۸۹)، «به خاکسپاری زن زنده و یک نمایش‌نامه دیگر» (دریانورد: ۱۳۹۹)، «تخم‌مرغ فلزی و یک نمایش‌نامه دیگر» (دریانورد: ۱۳۹۹)، «آخرین بار کی دیدمت گندم؟ و یک نمایش‌نامه دیگر» (دریانورد: ۱۴۰۰)، «روایت دیرهنگام یک گلوله به وقت عبور از مغز آلخاندرو گونزالس» (چهارسو: ۱۴۰۲).

در دیگر حوزه‌ها نیز «بیوه‌ماهی» (هلیله: ۱۴۰۱) در قالب فیلم‌نامه و «آداب خودزنی در تاریکی مطلق» (پاتیزه: ۱۴۰۰) در حوزه مقاله از او منتشر شده است. این فهرست، در کنار آثار تصویری و نوشته‌های پراکنده و منتشرنشده‌اش، تصویری از هنرمندی به دست می‌دهد که همواره در پیِ تجربه‌کردن و عبور از مرزهای معمول فعالیت ادبی و هنری بود.

کارهای ناتمام و یادگارهای یک زندگی هنری

احمد آرام در یک دهه پایانی عمرش، برای همیشه از شیراز به بوشهر بازگشت؛ به شهری که خاستگاه او و جهان داستانی‌اش بود و تا پایان عمر در آن زندگی کرد. با بازگشت به بوشهر، همچنان شور و اشتیاق فراوانی به زندگی و کار داشت. همچنان امیدوار بود و ذهن و وقتش را یکسره به نوشتن و ادبیات سپرده بود. پیگیر چاپ مجدد کتاب‌هایش بود و گاهی، چون خودش تمایلی به گفت‌وگوی مستقیم با برخی ناشران تهرانی نداشت، از من می‌خواست برای تجدید چاپ برخی از آثارش با آن‌ها صحبت کنم. هنوز برای کارهای ناتمامش برنامه داشت و به افق‌هایی فکر می‌کرد که مجال رسیدن به آن‌ها را نیافت.

یکی از آرزوهایش انتشار مجموعه‌ای از آثار تصویری‌اش بود؛ طرح‌ها، طراحی‌ها و نقاشی‌هایی که می‌خواست در کنار نوشته‌هایی کوتاه به چاپ برساند. حتی با ناشری دراین‌باره به توافق‌هایی رسیده بود، اما عمرش به انجام این کار وفا نکرد. در سال‌های پایانی، بی‌آنکه نگران داوری‌های معمول درباره مرز میان گونه‌های ادبی باشد، شعر هم می‌سرود و با نام خود در محافل می‌خواند یا در شبکه‌های اجتماعی منتشر می‌کرد. شعر برایش تفننی گذرا نبود؛ همان‌قدرکه در داستان‌نویسی جدیت داشت، در سرودن شعر نیز وسواس و دلبستگی نشان می‌داد.

با این همه، بخشی از کارنامه ادبی، هنری او هنوز آن‌طورکه شایسته است دیده نشده است. نمایش‌نامه‌هایش، به‌ویژه چند کتاب کم‌حجم که در اواخر دهه هشتاد منتشر شدند، از توزیع و معرفی مناسبی برخوردار نبودند و کمتر به چشم آمدند. نوشته‌های منتشرنشده‌ای نیز از او باقی مانده که امید دارم خانواده‌اش در فرصتی مناسب آن‌ها را گردآوری و منتشر کنند. همچنین مجموعه‌ای از نقدها و نوشته‌های ادبی، هنری و سینمایی او در نشریات مختلف پراکنده است که انتشار یکجای آن‌ها می‌تواند گوشه دیگری از شخصیت چندوجهی‌اش را به علاقه‌مندان بشناساند.

و سرانجام، تابلوها و طرح‌هایش؛ آثاری که بخشی از وجود هنری او را در خود دارند و شایسته است از پراکندگی و فراموشی در امان بمانند. یکی از آن‌ها را به یادگار از او دارم؛ یادگاری که امروز برایم تنها یک اثر تصویری نیست، بلکه نشانی از دوستی و از هنرمندی است که در چند عرصه زیست و آفرید.

آخرین دیدارمان به چند ماه پیش از درگذشتش بازمی‌گردد؛ سفری به بوشهر که پیش از پروازم به تهران، فرصتی دست داد تا در خانه‌اش به دیدارش بروم؛ دیداری کوتاه، در حدود دو ساعت، که بیشتر به دغدغه همیشگی‌اش درباره انتشار و تجدید چاپ یکی از مجموعه داستان‌هایش نزد ناشری شناخته‌شده گذشت. آخرین تماس تلفنی‌مان نیز یکی دو ماه پیش از رفتنش بود. از بیماری‌اش گفت؛ از اینکه با وجود عمل جراحی سال پیش در شیراز، هنوز گرفتار همان خرچنگی است که به جانش چنگ انداخته بود. تلخی این تعبیر، وقتی به یاد می‌آورم که او تا آخرین روزها همچنان به انتشار کتاب‌هایش و کارهای پیش‌رو فکر می‌کرد، برایم دوچندان می‌شود.

کاش آثار منتشرنشده‌اش روزی به دست علاقه‌مندان برسند؛ کاش نوشته‌های پراکنده، نمایش‌نامه‌ها و آثار تصویری‌اش گردآوری شوند و نقاشی‌ها و طرح‌هایش، از جمله آن تابلویی که به یادگار دارم، جایی امن برای ماندگاری در حافظه فرهنگی این سرزمین پیدا کنند. احمد آرام نازنین از بین ما رفت، اما هنوز کارهای ناتمام و یادگارهای بسیاری از او باقی است. و من هر بار که به بوشهر فکر می‌کنم، به شهری که کوچه‌ها و خانه‌ها و قصه‌هایش در جان او ریشه داشتند، با خود می‌گویم: حیف که بوشهر بدون احمد آرام خیلی چیزها کم دارد.